

گندم در فرهنگ و گویش مردم تنگستان

نغمه حسینی*^۱ حیدر یزدان‌شناس^۲

(تاریخ دریافت: ۹۴/۱۰/۱، تاریخ پذیرش: ۹۶/۴/۳)

چکیده

تنگستان شهرستانی است در استان بوشهر با مرکز اهرم. اساس اقتصاد این شهرستان بر پایه کشاورزی، دامداری و ماهیگیری استوار است. مردم تنگستان به گویشی به نام «تنگستانی» یا «تنگسیری» سخن می‌گویند که از گویش‌های ایرانی دسته غربی، گروه گویش‌های جنوب غربی است. گندم از محصولات مهم کشاورزی این منطقه به‌شمار می‌آید. این محصول از آن‌رو برای مردم تنگستان اهمیت دارد که افزون‌بر درآمدزایی، ماده اولیه نان و بسیاری از خوراکی‌های محلی دیگر است. کاه و باقی‌مانده ساقه گندم برای علوفه چهارپایان کاربرد دارد و گاهی نیز گندم به جای پول نقد مبادله می‌شود. از این‌رو، کشت گندم عملی آیینی به‌شمار می‌آید که با آداب و رسومی خاص همراه است؛ اگرچه بسیاری از آیین‌ها و واژگان ثبت‌شده در این نوشتار، تنها در یاد و خاطره کشاورزان سال‌خورده یافت می‌شود. هدف این پژوهش از سویی، ثبت آداب و رسوم و آیین‌ها و از سویی دیگر، گردآوری واژگان و اصطلاحات مربوط به گندم در گویش تنگستانی است. آنچه در این

۱. استادیار گروه فرهنگ و زبان‌های باستانی و زبان‌شناسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد بوشهر (نویسنده مسئول)

* n_hosseini1360@yahoo.com

۲. دانشجوی دکتری زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد بوشهر

نوشتار آمده حاصل پژوهش‌های میدانی و گفت‌وگو با کشاورزان سال‌خورده روستای جمالی، از توابع تنگستان است. مطالب در دو بخش تنظیم شده است: نخست، گندم در فرهنگ مردم تنگستان؛ دوم، واژگان و اصطلاحات مرتبط با گندم در گویش تنگستانی. واژه‌های کلیدی: تنگستان، گویش تنگستانی، تنگسیری، گندم، فرهنگ تنگستان.

۱. مقدمه

تنگستان از شهرستان‌های استان بوشهر، با وسعتی بیش از ۱۸۸۲/۴۰ کیلومتر مربع است که کمابیش در مرکز استان قرار دارد. این شهرستان از شمال به بوشهر و دشتستان، از مشرق به دشتستان، از جنوب به دشتی و از مغرب به خلیج فارس محدود است. برابر تقسیمات کشوری سال ۱۳۹۰، دو بخش، چهار دهستان، دو شهر و ۱۰۱ آبادی دارای سکنه داشته است (غلامیان، ۱۳۹۳: ۳۵).

مردم تنگستان به گویش «تنگستانی» یا «تنگسیری» سخن می‌گویند که از گویش‌های ایرانی دسته غربی، گروه گویش‌های جنوب‌غرب و شاخه گویش‌های ناحیه فارس به‌شمار می‌آید. گویش‌های استان بوشهر به دو دسته شمالی و جنوبی تقسیم می‌شوند و تنگستانی در دسته گویش‌های جنوبی قرار می‌گیرد (حاجیان، ۱۳۸۵: ۲۱).

کشت گندم در سرزمین پهناور ایران پیشینه‌ای به درازای تاریخ دارد. نان گندم هزاران سال، خوراک اصلی مردم سراسر فلات ایران بوده است (بالان، ۲۰۰۰: ۲۷۰). توانایی رویش در شرایط گوناگون آب‌وهوایی از ویژگی‌های منحصر به فرد این گیاه است. تنگستان از جمله مناطق کشت گندم در ایران است و این گیاه بیشترین سهم را در فراورده‌های کشاورزی منطقه داراست. گندم که به گویش محلی گنم^۱ خوانده می‌شود، افزون بر درآمدزایی، ماده اولیه نان و بسیاری از خوراکی‌های محلی دیگر است. کاه و باقی‌مانده ساقه آن برای علوفه چهارپایان به‌کار می‌آید. ساقه خشکیده گندم را به‌زیبایی می‌بافند و در خانه‌هایشان آویزان می‌کنند. برای نوزادان، تشکچه‌هایی از کاه می‌سازند و در گهواره می‌گذارند. در آغاز زمستان هر سال از مخلوط کاه و گل، کاهگل درست می‌کنند و برای اندود کردن بام و دیوار خانه‌ها به‌کار می‌برند. گاهی به‌جای پول نقد، گندم نیز مبادله می‌کنند. کشت گندم در تنگستان، با آداب و رسوم و آیین‌های ویژه‌ای همراه است؛ آیین‌هایی که به دلایل مختلف از جمله به‌کارگیری ماشین‌آلات کشاورزی

گندم در فرهنگ و گویش مردم تنگستان _____ نغمه حسینی و همکار

به‌جای نیروی انسانی در حال نابودی است. خشک‌سالی، کمبود آب (به‌منزلهٔ تهدید کشاورزی مردم منطقه) و مهاجرت گسترده به شهرها از عوامل نابودی این آیین‌ها به‌شمار می‌آیند. از سویی دیگر، گویش تنگستانی همچون بسیاری از گویش‌های ایرانی، هم‌زمان با گسترش فناوری نوین ارتباطات اندک‌اندک رو به فراموشی است؛ ازاین‌رو، گردآوری آیین‌های کشت گندم و واژگان و اصطلاحات آن که هدف این نوشتار است، اهمیت فراوانی دارد.

۲. پیشینه پژوهش

حسین زنده‌بودی در کتاب *فرهنگ، ادب و گویش تنگسیری*، پاره‌ای از آداب و رسوم و گویش مردم تنگستان را گردآوری کرده است. فرخ حاجیانی نیز در مقاله «توصیف دستگاه واجی گویش تنگستانی»، دستگاه آوایی گویش تنگستانی، چگونگی ترتیب و ترکیب واج‌ها و محدودیت‌های حاکم بر آن‌ها را بررسی کرده است. عبدالعزیز بلالی در کتاب *ریشه‌شناسی واژگان منتخب گویش بوشهری*، دربارهٔ ریشهٔ واژگان پاره‌ای از گویش‌های رایج در استان بوشهر، از جمله گویش تنگستانی مطالعه کرده است. جهان‌دوست سبزه‌علی‌پور در مقاله‌ای با عنوان «واژه‌های مربوط به گندم در زبان تاتی خلخال»، اهمیت گندم در منطقهٔ کوهستانی خلخال را نشان داده و واژگان مربوط به آن را در گویش تاتی بر مبنای گونهٔ دروی گردآوری کرده است.

۳. روش تحقیق

روش پژوهش در این مقاله به دو صورت میدانی و کتابخانه‌ای است. آنچه در این جستار آمده، حاصل گفت‌وگو با کشاورزان سال‌خوردهٔ روستای جمالی، از توابع شهرستان تنگستان است. این روستا که در پنج کیلومتری شمال مرکز تنگستان قرار دارد، تا اندازه‌ای سنت‌ها و آیین‌های کشت گندم را حفظ کرده است و در بخشی از مزارع آن، هنوز به روش سنتی گندم‌کاری می‌شود. ازاین‌رو این روستا برای مطالعه و بررسی واژگان و آیین‌های کشت گندم انتخاب شد.

نخست، مؤلفان از گویشوران خواستند تا واژگان را هم جداگانه و هم در چارچوب جمله تلفظ کنند. یکی از نگارندگان این مقاله به گویش تنگستانی سخن می‌گوید؛ باوجود این، واژگان، تلفظ و معانی به‌کاربرده‌شده از سوی آنان بارها در جمع گویشوران سال‌خورده روستای جمالی مطرح و بررسی شد تا اصالت و درستی آنان آشکار شود. هنگام گفت‌وگو صدای گویشوران ضبط شد. آنگاه داده‌های گویشی مطابق با نشانه‌های الفبای آوانگار بین‌المللی^۲ آوانگاری و درنهایت طبقه‌بندی شد. در مرحله بعد، با مراجعه به منابع کتابخانه‌ای، معادل واژگان گویش تنگستانی در دیگر گویش‌های ایرانی گردآوری و زیر هر واژه آورده شد. همچنین اگر واژه‌ای در ضرب‌المثل یا شعری محلی وجود داشت، در پی‌نوشت آمد.

۴. گندم در فرهنگ مردم تنگستان

۴-۱. آداب و رسوم مربوط به گندم

اهمیت و ارزش گندم نزد اهالی تنگستان، در فرهنگ و آیین‌های آنان به‌روشنی دیدنی است. مردم تنگستان دروکردن گندم را مبدایی برای یادکرد از رویدادها قرار می‌دهند؛ برای مثال می‌گویند «فلانی پیش از جیلُم (درو) به دنیا آمده» یا «بعد از جیلُم، عقد فلان دختر است». آنان برای دروکردن، روز فرخنده‌ای برمی‌گزینند و هیچ‌گاه روز سیزدهم ماه به درو نمی‌روند. همواره، سهمی از محصول گندم خود را برای یتیمان و نیازمندان کنار می‌گذارند و معتقدند این کار برکت گندمشان را بیشتر خواهد کرد. همچنین مرسوم است مقداری گندم برای هدیه به سلمانی محل بدهند. هنگامی که پسری به خواستگاری می‌رود، باید در کار درو به پدر دختر کمک کند تا وی بتواند با این ارزیابی، او را به دامادی بپذیرد. افزون‌بر آنچه برشمردیم، کشت گندم در تنگستان از دیرباز با آیین‌ها و آداب و رسوم خاصی همراه بوده است که امروزه کمتر برگزار می‌شود. برخی از آن آیین‌ها چنین است:

۴-۱-۱. چوشک‌خونی [čovešk xuni]

مزارع گندم در منطقه تنگستان از نیمه دوم آبان تا نیمه اول آذر آماده کشت می‌شوند. با فرارسیدن زمان کاشت گندم، کشاورزان پاکیزه و با وضو سر زمین می‌روند. پیش از آغاز کار، فردی خوش‌صدا شروع به «چوشک‌خونی» می‌کند. چوشک‌خونی همان

گندم در فرهنگ و گویش مردم تنگستان _____ نغمه حسینی و همکار

چاووشی خوانی است و به خواندن اشعار نغز و دلکش در مدح امامان معصوم (ع) گفته می‌شود. با این کار، کشاورزان به خداوند و امامان تمسک می‌جویند و از آنان سالی پربرابر طلب می‌کنند. سپس نذر می‌کنند که مقداری از محصول گندم خود را به نیازمندان بدهند. کشاورزان تنگستانی کار برداشت محصول را نیز با «چوشک‌خونی» آغاز می‌کنند.

۲-۱-۴. بورو آخری [buru ' âxeri]

بورو آخری (درو آخری) مراسمی است که در واپسین روز درو برگزار می‌شود. بدین ترتیب که بخش کوچکی از خوشه‌های گندم را درونکرده رها می‌کنند. نخست بر گندم‌ها آب می‌پاشند، درست مانند حیوانی که پیش از سربریدن آب داده می‌شود. آنگاه بر گندم‌ها اذان و شهادتین می‌گویند. سپس فردی چاووشی می‌خواند، حاضران اشک می‌ریزند و ناله سر می‌دهند. در پایان، خوشه‌های باقی‌مانده گندم را درو می‌کنند و بدین‌سان کار درو تمام می‌شود.

۳-۱-۴. کروئی کردن [korvoni kerdan]

پس از پایان درو، کشاورزان به شکرانه برداشت محصول قربانی (کروئی) می‌کنند و در حد دارایی‌شان، گوشت قربانی به نیازمندان می‌دهند. مرسوم است که برای خوشه‌چی (نک: دنباله مقاله) سهمی از گوشت قربانی را کنار بگذارند.

۴-۱-۴. غله کیشین [yalle kišiyān]

پس از آنکه کشاورزان در یک روز بادی دانه‌های گندم را از کاه جدا کردند، مراسم غله کیشین (وزن‌کشی گندم) آغاز می‌شود. برای وزن‌کردن دانه‌های گندم، مردم روستا دور هم جمع می‌شوند و این جمله را بارها تکرار می‌کنند:
یا محمد عربی، زیایش هکه.

yâ mohamede ' erebi ziyâyeš hoko

برگردان: یا محمد عربی، زیادش کن.

شخصی که وظیفه وزن‌کشی را برعهده دارد، در هر مرحله به ترتیب می‌گوید:

وزن‌کشی اول: خدا یکن که دو نی.

xodâ yeken ke do ni

برگردان: خدا یکی است و دو نیست.

وزن‌کشی دوم: چه دوین که سه نوامبه؟

če doiyen ke se nevâmbe

برگردان: چه دویی است که سه نمی‌شود؟

وزن‌کشی سوم: چه سوین که چار نوامبه؟

če soiyen ke čâr nevâmbe

برگردان: چه سه‌ای است که چهار نمی‌شود؟

به‌همین ترتیب تا پایان دوره کامل وزن‌کشی، این جمله‌ها را می‌خوانند. به‌نظر می‌رسد خواندن این جملات با صدای بلند، از اشتباه در وزن‌کشی جلوگیری می‌کند.

۴-۱-۵. چنگالی‌واوین [čangâli vâveyan]

چنگالی‌واوین نوعی جریمه و تاوان به‌شمار می‌آید، بدین‌سان که فرد چنگالی‌شده باید خوراکی به نام «چنگال» تهیه کند و برای دیگران بیاورد. اشتباه‌هایی که فرد را چنگالی می‌کند، از این قرار است:

هریک از افراد به هنگام درو، باید در جایگاه ویژه‌ای قرار گیرند و در راستای یکدیگر، ردیف‌های گندم را درو کنند. اگر یکی از دروکنندگان گند کار کند و از دیگران عقب بیفتد، چنگالی می‌شود. همچنین، فردی که چهارپا را برای انتقال گندم‌های دروشده به خرمنگاه می‌آورد، باید مراقب باشد پهلوی چهارپا روبه خرمنگاه قرار گیرد، در غیر این‌صورت او نیز چنگالی می‌شود و باید برای دیگران چنگال بیاورد. فردی که از خرمنگاه به زمین درو برگشته است، بنه (نک: دنباله مقاله) را می‌گستراند تا دسته‌های دروشده گندم را در آن قرار دهد. این شخص باید نخستین بغل گندم را خود در بنه بگذارد و اگر فراموش کند و دیگران این کار را انجام دهند، او چنگالی شده است.

۴-۱-۶. گلی‌گلین [geli gelin]

کشاورزان گندم‌کار تنگستانی همواره در انتظار باران‌اند، چه اگر باران نبارد، دانه‌های گندم نمی‌روید و رنجه‌هایشان به هدر می‌رود. اگر باران به موقع نبارد، مردم مراسمی به

گندم در فرهنگ و گویش مردم تنگستان _____ نغمه حسینی و همکار

نام گلی گلین برپا می‌کنند. در این مراسم، فردی را انتخاب و لباس‌های کهنه و پاره تنش می‌کنند، شاخی بر سرش و زنگوله‌ای بر گردنش می‌اندازند و او را «گلی» می‌نامند. گلی در کوچه‌پس‌کوچه‌های روستا راه می‌رود و مردم از پشت‌بام‌ها بر سر او آب می‌پاشند. گروهی که پشت سر گلی راه افتاده‌اند، با هم می‌گویند:

نه اوبی، بارون بی

ne ' ow bi bârun bi

برگردان: آب نبود، باران بود.

سپس بر در خانه‌ها می‌روند، از صاحب‌خانه هدیه درخواست می‌کنند و صاحب‌خانه به آن‌ها گندم، عدس و یا پول می‌دهد. گلی و همراهانش دوباره در روستا می‌گردند و این‌بار چنین می‌خوانند:

گلی ما جوونن امروز صوا بارونن

geliye mâ jovunen/ ' emru sovâ bârunen

برگردان: گلی ما جوان است، امروز فردا باران است.

گلی ما چه زشتن بارون تپش درشتن

geliye mâ çe zešten/ bârun topeš dorošten

برگردان: گلی ما چه زشت است، قطره‌های باران درشت است.

سپس با هدایای جمع‌آوری شده آتش می‌پزند و مهره‌ای در دیگ آن می‌اندازند. آتش را میان همه تقسیم می‌کنند. مهره در کاسه هرکسی پیدا شود، او را کتک می‌زنند. در این هنگام ریش سفید روستا می‌آید، ضمانت می‌کند و می‌گوید: «من ضامن این شخص هستم. اگر تا چند روز دیگر باران نبارید، آنگاه بیایید و او را کتک بزنید». شب‌هنگام، گلی و مردم در راستای قبله حرکت می‌کنند، شخص کتک‌خورده هم درحالی که سنگ آسیاب را حمل می‌کند، با آن‌ها می‌رود و همگی این شعر را می‌خوانند:

ای خدا ما گشنموون لنگ هاسک کولموون ای خدا ما تشنموون لنگ هاسک کولموون

' ey xodâ mâ gošnemuvem leng hâsak kulemuvem/ ' ey xodâ mâ teşnemuvem leng hâsak kulemuvem

برگردان: ای خدا، ما گرسنه‌ایم و سنگ آسیاب روی دوشمان است. ای خدا، ما تشنه‌ایم و سنگ آسیاب روی دوشمان است.

بیا بریم کولی دعا بلکی خدا رحمش بیا

biyâ berim kevley do' â /balke xodâ rahmeš biyâ

برگردان: بیا بریم قبله دعا، بلکه خدا رحمش بیاید.

بدین ترتیب، همگی برای بارش باران دعا می‌کنند و به انتظار به حقیقت پیوستن

وعدۀ ریش سفید می‌نشینند.

۲-۴. ضرب‌المثل‌های مربوط به گندم

خیا دو بلگه، گنم سر خوش.

xyâ do balge genom sere xuš

برگردان: خیار دو برگه و گندم سر خوشه (گاهی می‌توان از ظاهر افراد درونشان را قضاوت کرد).

ریش یکی تش گرفته بی، یکی دیگه گنم باش بلال می‌که.

riše yeki taš gerefte bi yeki dige genom bâš belal miki

برگردان: ریش یکی آتش گرفته بود، یکی دیگر گندم با آن بلال می‌کرد (کنایه از سوء- استفاده از ضرر و زیان دیگران است).

گنم ز گنم برویه، جو ز جو.

genom ze genom boruye jeu ze jeu

برگردان: گندم ز گندم بروید، جو ز جو (هر عملی مکافاتی دارد که نباید از آن غافل شد).

نخوردیم نون گنم، دیدیم از دس مردم.

nexordim nun-e genom didim az dase mardom

برگردان: نخوردیم نان گندم، اما دیدیم دست مردم (ممکن است کار را تجربه نکرده باشیم، اما دیده و شنیده‌ایم).

نون گنم شکم پولادی می‌خواد.

nune genom šekeme pulâdi mixâd

برگردان: نان گندم شکم پولادی می‌خواهد (برای هرکاری ظرفیتی لازم است که هر- کسی آن را ندارد).

نون هر دو ری گنمن.

nun-e har do ri genomen

گندم در فرهنگ و گویش مردم تنگستان _____ نغمه حسینی و همکار

برگردان: نان هر دو روی گندم است (کنایه از کسی که هم از سوی خانواده پدر و هم مادر اصالت دارد).

۱-۲-۴. مناظره گندم و توله

توله یا پنیرک گیاهی است خودرو با برگ‌هایی شبیه اسفناج که در بهار، در مزرعه گندم می‌روید. برخی از مردم آن را می‌پزند و برای صبحانه می‌خورند. حکایت مناظره توله و گندم به گویش محلی، در میان تنگستانی‌ها رایج است.

توله به گندم می‌گوید:

ای گنم چشمکه دراز،

' ei genom- e češke derâz

تا تو رسی سر دار،

tâ to resi sere dâr

مو مردمم کردن سرفراز.

mo mardomom kerden sarferâz

برگردان: ای گندمی که تارهای سوزنی دراز داری، تا تو به اندازه کافی رشد کنی، من مردم را سرفراز می‌کنم.

گندم پاسخ می‌دهد:

ای توله پیر تسو

' ei tolaye pir e tosu

آگه مو نبیم،

' ege mo nebeyom

که توش می‌پسو؟

ke toš mipesu

برگردان: ای توله پیر بوگندو، اگر من نبودم چه کسی تو را می‌پخت؟

۵. گندم در گویش تنگستانی

۱-۵. بخش‌های گوناگون گندم و مراحل رشد آن

بج [bač]: پنجه‌زدن گندم، گندمی که تا حدی ساقه‌هایش رشد کرده است.

بوشهری: بج [bač]: جوانه‌زدن شاخه درخت (احمدی ریشه‌ری، ۱۳۷۵: ۲۳۴).

- شیرازی: بج [baj]: جوانه (آذرلی، ۱۳۸۷:۴۲).
- بلال [belâl]: سنبله نارس گندم که هنوز کامل زرد نشده باشد.
- بوشهری: بلال [belâl]: ساقه و خوشه نیمه خشکیده گندم که به صورت دسته کوچکی درمی آید و آن را بلال می کنند (احمدی ریشه‌ری، ۱۳۷۵:۱۷۸).
- بلچک [balčak]: نخستین آثار سنبله گندم.
- بن [bon]: ریشه گندم.
- پخه [poxe]: گندم رشدنکرده که برای علوفه به کار می رود.
- تجه [tajje]: جوانه گندم.
- شیرازی: تجه [taje]: (مصدر) شکافته شدن دانه و جوانه زدن آن (آذرلی، ۱۳۸۷:۱۰۳).
- کازرونی: تجه [taje]: جوانه درخت (همانجا).
- تاتی، دامغانی: تیجه [tija]: چمن سبز و تازه دمیده (همان، ۱۲۲).
- فین بندرعباس: تزّه [tezza]: جوانه گیاه (همان، ۱۰۷).
- تخم [toxm]: بذر گندم.
- تیف [tif]: گندم‌های یکدست رشدکرده.
- بختیاری: تیف [tif]: جوانه گندم که تازه سر زده باشد (همان، ۱۲۳).
- چرته [čorte]: جوانه گندم (نام دیگر تجه).
- دشتستانی: چرته [čorte]: جوانه گیاه، مثل چرته پیاز یا چرته درخت (برازجانی، ۱۳۸۲:۳۶۳).
- چشکه [češke]: تارهای سوزنی شکل پیرامون سنبله گندم (نام دیگر دهه).
- خوش [xu:š]: سنبله گندم.
- بوشهری: خوش [xu:š]: خوشه (احمدی ریشه‌ری، ۱۳۷۵:۲۹۳).
- دهه [daha]: تارهای سوزنی شکل پیرامون سنبله گندم.
- فرامرز: دهه [daha]: تیغ خوشه گندم، سنبله (آذرلی، ۱۳۸۷:۱۸۹).
- فین بندرعباس: دهغ [dahaq]: پرز خوشه گندم و علف (همانجا).
- سوس [su:s]: سبوس، پوسته دانه گندم.

گندم در فرهنگ و گویش مردم تنگستان _____ نغمه حسینی و همکار

کاو [kâv]: گره ساقه گندم. شمار گره به رشد گندم بستگی دارد. ساقه گندم خوب رشد کرده، چهار تا پنج گره دارد.

دشتستانی: قاو [qâv]: ساقه سبزیجات (برازجانی، ۱۳۸۲: ۵۱۷).

کلا [kolâ]: بخشی از سنبله که دهه از آن می‌روید.

کم خوش [komxu:š]: سنبله نارس گندم.

کولور^۳ [kulur]: باقی مانده ساقه گندم که برای علوفه به کار می‌رود.

کازرونی: کلور [kelur]: ساقه‌های باقی مانده پس از درو (آذرلی، ۱۳۷۸: ۲۹۰).

بختیاری: کلور [kelur]: ریشه و ساقه گندم تر (همانجا).

بویراحمدی: کلور [kelur]: جوانه گندم (همانجا).

لار، فرامرزان، راور و فین بندرعباس: [kolur]: ساقه خشک گندم (همانجا).

که [ka]: کاه، ساقه خشک گندم.

دشتستانی: که [ka]: مخفف کاه (برازجانی، ۱۳۸۲: ۵۵۵).

گنم^۴ [genom]: گندم.

بوشهری: گنم [genom]: گندم (احمدی ریشه‌ری، ۱۳۷۵: ۳۷۲).

گنم کری [genom -e kori]: گونه‌ای گندم که سنبله‌اش گرد است.

۲-۵. آماده‌سازی زمین و کاشت گندم

برکار [barkâr]: هریک از بخش‌های زمین که به وسیله شخم‌زدن به قسمت‌های مساوی تقسیم شده است.

پشتک [poštak]: قسمت‌هایی از زمین که به خوبی شیار نشده است.

تخم‌دادن [toxm dâdan]: بذرپاشی.

چیتی [čiti]: زمین ماسه‌ای که آب باران به خوبی در آن فرو می‌رود و مناسب کشت دیم است.

بختیاری: چیت [čit]: ماسه، شن نرم (آذرلی، ۱۳۸۷: ۱۵۴).

شوشتری: چیت [čit]: شن (همانجا).

خیش [xiš]: گاوآهن، ابزاری برای کندن، زیروروکردن و شخم‌زدن زمین.

دوشومه [do šo:me]: زمینی که آن را دوبار شخم زده‌اند.

رنه کردن [rene kardan]: کاشتن گندم پیش از نخستین باران.
بختیاری: رنه [rana]: شخم دوم زمین (همان، ۲۰۰).
رغال [royâl]: شیاری که به وسیله خیش در زمین ایجاد می‌شود.
بوشهری: لغار [loqâr]: شیاری که در اثر خیش کردن (شخم‌زدن) در زمین ایجاد شود (احمدی ریشهری، ۱۳۷۵:۱۷۹).
شیرازی: رگال [regâl]: شیارهای زمین شخم‌خورده (آذرلی، ۱۳۸۷:۱۹۹).
زمین بکر [zamin-e bekr]: زمینی که زمان بسیاری در آن کشت نشده است.
زمین گوشتی [zamin-e gušti]: زمینی که نرم و مناسب کشت گندم است.
زمین غود [zemin-e γowd]: زمینی که پس از یک سال کشت گندم، به آن استراحت داده‌اند.
سامون [sâmun]: حد و مرز زمین که به وسیله خاک‌ریز مشخص شده باشد.
شوم [šo:m]: شخم و زیور کردن زمین برای کشت.
بوشهری: شخم [šohm]: شخم (احمدی ریشهری، ۱۳۷۵:۳۲۷).
غله کار [γale kâr]: زمینی که ویژه کشت گندم است.
دشتستانی: غله‌کال [qalle kâl]: زمینی که مناسب کشت غله باشد (برازجانی، ۱۳۸۲:۵۰۸).
گل کوپه [gel kupe]: پشته‌ای از گل که برای نشانه‌گذاری زمین به کار می‌آید.
مشیل [mešil]: زمین نرم که برای کشت گندم مناسب است.

۳-۵. درو و خرمن‌کوبی گندم

آلو [’ âlu]: گندم کوبیده‌شده که روی هم انباشته باشند.
دشتستانی: آلون [’ â:lun]: خرمنی از غلات کوبیده که آماده باد دادن باشد (برازجانی، ۱۳۸۲:۲۲۴).
شیرازی: آلون [’ âlun]: خرمن کوبیده‌شده بادنداده (آذرلی، ۱۳۸۷:۸).
باچر [bâčer]: بر باد دادن خوشه و ساقه گندم خردشده برای جداسازی دانه از کاه.
بازیار^۵ [bâzyâr]: دروکننده گندم، کسی که در درو به ارباب کمک می‌کند.
شیرازی، بختیاری، دوانی و بوشهری: بازیار [bâzyâr]: کشاورز، کارگر کشاورزی (همان، ۴۰).

گندم در فرهنگ و گویش مردم تنگستان _____ نغمه حسینی و همکار

تاله [tâle]: خرمن گندم و جو کوبیده نشده.
دشتستانی: تاله [tâla]: غلات دروشده پیش از کوبیدن (برازجانی، ۱۳۸۲:۳۲۰).
فین کاشان: تاله [tâla]: خوشه‌های گندم و جو کوبیده نشده (آذرلی، ۱۳۸۷:۱۰۰).
کوهمره فارس: تاله [tâla]: شاخه درخت خرما (همانجا).
بردسیر کرمان: تاله [tâle]: بوته خیار، خربزه و هندوانه (همانجا).
ترت [tart]: دانه‌های گندم جدا شده از کاه که در جایی انباشته شده‌اند.
شیرازی: ترت [tart]: خرمن گندم کوبیده شده بی کاه (همان، ۱۰۴).
جیلیم^۶ [jilom]: درو، درو کردن.
بوشهری: جیلیم [jilom]: درو، درو کردن (احمدی ریشه‌ری، ۱۳۷۵:۲۷۵).
چنگالی و اوین [čangâli vâveyan]: چنگالی شدن.
خرمن [xarman]: گندم کوبیده نشده که روی هم انباشته باشد.
خرمنگه [xarmangah]: خرمنگاه. مکانی که خوشه‌های گندم را برای کوبیدن در آنجا انباشته می‌کنند.
دس اشکن [das ' eškan]: درو کردن گندم با دست که بیشتر کار زنان است.
دهیار [de:yâr]: سردسته و رهبر دروکنندگان. کسی که وزیر و بازیارها از او باید فرمان ببرند.
دشتستانی: دهدار [de:dâr] سرپرست بازیاران در مزرعه (برازجانی، ۱۳۸۲:۴۲۶).
سلم [salm]: گیاهی خودرو که برای ورو و ایجاد مانع به کار می‌رود.
گیلکی: سلم [salm]: صنوبر کوهی (آذرلی، ۱۳۸۷:۲۲۶).
کاپو [kâpu]: غله انباشته شده که روی آن را با کاه پوشانده باشند. کاه انباشته شده.
دشتستانی: کاپون [kâpun]: گونه‌ای انبار بزرگ کاه یا غله در مزارع (برازجانی، ۱۳۸۲:۵۲۵).
کازرونی: کاپون [kâpun]: غله کوبیده و آماده که در جایی جمع شده باشد و روی آن را با کاهگل پوشانده و انبار کرده باشند (آذرلی، ۱۳۸۷:۲۶۴).
کروش [koruše]: مخلوط خوشه‌های خرد نشده، دانه‌های گندم و خاک خرمن.
دشتستانی: کوروشه [kuruše]: گندم و جو که در کوبیدن خرمن خرد نشده‌اند و بار دیگر کوبیده می‌شوند (برازجانی، ۱۳۸۲:۵۵۱).

فین بندرعباس، بردسیر: کروش [koruša]: نخاله گندم و جو (آذرلی، ۱۳۸۷: ۲۸۵).
کولوری [kuluri]: نام آخرین بازاریار از چپ. هنگام درو، هریک از دروکنندگان در جای خاصی قرار می‌گیرند تا ردیف‌های گندم را در یک راستا درو کنند. نخستین نفر دهیار است، سپس وزیر و بعد بازاریارها که بیشتر چهار نفرند. آخرین بازاریار از سمت چپ را کولوری می‌گویند.

کهیو^۷ [ka:yu]: محل نگهداری کاه.

دشتستانی: کهدون [ka:dun]: کاهدان، انبار کاه (برازجانی، ۱۳۸۲: ۵۵۵).

گارا [gârâ]: کار گروهی و دسته‌جمعی برای برداشت محصول.

دشتستانی: گاره‌یی [gâra:yi]: همیاری در کارهای زراعی و ساختمانی بدون دریافت مزد (همان، ۵۶۰).

ماجو [mâjov]: مواجب یا دستمزد کارگر دروکار.

دشتستانی: ماجو [mâjov]: مواجب، حقوق ماهیانه (همان، ۵۹۴).

ورو [varow]: موانعی که پیرامون خرمنگاه می‌گذارند تا کاه پخش نشود.

بوشهری: ورو [verow]: شماری شاخه خشک درخت خرما که هنگام برپاددهی خرمن، برای جلوگیری از پخش شدن نامرتب کاه به اطراف، در فاصله چندمتری خرمن قرار می‌گیرد (احمدی ریشه‌ری، ۱۳۷۵: ۱۸۰).

وزیر [vazir]: نام یکی از دروکنندگان که جانشین دهیار به‌شمار می‌آید و در نبود او، بازاریارها از او فرمان می‌برند.

کردی، سقزی: ورزیر [varzir]: کشت‌کار، کشاورز (آذرلی، ۱۳۸۷: ۳۹۳).

هوشی‌کردن [hawši kardan]: بر باد دادن خوشه و ساقه گندم خردشده برای جداسازی دانه از کاه (نام دیگر باچر، از آنجاکه وسیله چوبی بر باد دادن گندم هوشی نام دارد، بدین نام معروف شده است).

۴-۵. ابزارهای کشت گندم

آرویز [ârviz]: گونه‌ای غربال با سوراخ‌های کوچک، برای بیختن دانه‌های گندم.

دشتستانی: آربیز [ârbiz]: آردبیز، گونه‌ای غربال (برازجانی، ۱۳۸۲: ۲۲۲).

گندم در فرهنگ و گویش مردم تنگستان _____ نغمه حسینی و همکار

چشمه‌زیتون سرناباد: آرجیز [ârziz]: الک، غربال (آذرلی، ۱۳۸۷: ۳).
جاسک: هارگیز [hârgiz]: الک، آردبیز (همان، ۴۰۳).
اسر [esar]: تیغه‌گاوآهن که به زمین می‌چسبد و آن را شخم می‌زند.
دوانی: اسل [asal]: تیغه‌خیش (همان، ۱۵).
اوکش [awkaš]: کیسه‌ای خورجین‌مانند که با آن دانه‌های گندم را جابه‌جا می‌کنند.
دشتستانی: اوکش [owkaš]: وسیله‌ای جوال‌مانند، بافته‌شده از موی بز و ویژه حمل بار با الاغ (برازجانی، ۱۳۸۲: ۲۴۵).
براً [borrâ]: خرمن‌کوب. وسیله‌ای چوبی که به چهارپا بسته می‌شود و خوشه‌های گندم را خرد می‌کند.
بردله [bardele]: ابزاری از چوب کنار یا گز که پشت چهارپا می‌بندند، خوره، خوراک کشاورز و دیگر ادوات کشت گندم را روی آن می‌گذارند تا به مزرعه برسانند.
بنه [bene]: توری با سوراخ‌های بزرگ و چهارگوش که بغل‌های گندم را در آن می‌گذارند، با بندی می‌پیچند، بر پشت چهارپا می‌گذارند و تا خرمنگاه می‌برند.
دشتستانی: بنه [banne]: توری ویژه حمل کاه یا بافه (همان، ۲۷۶).
دوانی، فرامرزان: بنه [bana]: تور کاه‌کشی با سوراخ‌های درشت (آذرلی، ۱۳۸۷: ۵۹).
پاله [pâle]: ظرفی مسی برای انتقال بذر از کراغه به خوره.
اوز، فرامرزان: پاله [pâla]: آبشخور جانوران (همان، ۷۱).
پرسو [parsaw]: وسیله‌ای دایره‌ای شکل از برگ نخل که کشاورز بذر گندم را با دست از درون آن برمی‌دارد و بر زمین می‌پاشد.
پشتون [poštun]: ابزاری که روی لری قرار می‌گیرد و بست‌هایی برای گره‌زدن طناب دارد. یک سر طناب، به این بست‌ها گره زده می‌شود و سر دیگرش به خیش.
تاپو^۱ [tâpu]: ظرفی گچی ویژه نگهداری گندم و خرما.
خراسان: تاپو [tâpu]: کندوی غله (همان، ۹۸).
ترازی [terâzi]: ترازو، ابزار وزن‌کشی گندم.
دشتستانی: ترازین [terâzin]: ترازو (برازجانی، ۱۳۸۲: ۲۶۱).
ترکه [tarke]: چوب‌دستی بلندی که با آن، از پشت گاوآهن به چهارپا تلنگر می‌زنند.

تلو [talv]: میله‌ای به درازای پنج تا هشت سانتی‌متر که برای موزون‌چرخیدن سنگ هاسک، درون سوراخ سنگ قرار می‌گیرد.

تنگ‌دادن [tang dâdan]: بستن و محکم‌کردن تیوله بر پشت چهارپا.

تووره [tovre]: پوزه‌بند. کیسه‌ای بنددار که به گردن چهارپا می‌بندند تا گندم‌ها را نخورد.

توه^۹ [tove]: تابه‌ای برای پخت نان.

تیوله [teivle]: بندی که با آن بنه را پشت چهارپا می‌بندند. همچنین با این بند، چهارپا را به زمین می‌بندند تا حرکت نکند.

جوه [jove]: وسیله‌ای دستی که گندم را برای خردکردن درون سوراخ بزرگ آن می‌ریزند. جوه برای خردکردن مقدار کم گندم به‌کار می‌رود.

جی [ji]: وسیله‌ای چوبی که به سینه چهارپا می‌بندند. یک سر طناب را به جی گره می‌زنند و سر دیگر را کشاورزی که پشت گاواهن ایستاده است، در دست می‌گیرد و با آن چهارپا را هدایت می‌کند.

چاله [çâle]: گودال کوچکی پر از هیزم که برای پخت نان، در آن آتش درست می‌کنند.

چوه [çove]: وردنه، ابزاری که به وسیله آن چنه (چونه) را پهن می‌کنند.

خوره^{۱۰} [xure]: خورجینی که بذر گندم را در آن می‌ریزند و پشت چهارپا می‌گذارند تا به زمین ببرند.

یزدی، بردسیری: خوره [xure]: خورجین حمل گندم و آرد (آذری، ۱۳۸۷: ۱۶۶).

فارس: خوره [xura]: گونی بزرگ حمل گاه و بار (همانجا).

خون [xun]: ابزار گردی که چونه‌های خمیر را روی آن پهن می‌کنند.

دشتستانی: خون [xun]: طبق‌مانندی از چوب یا گچ که خمیر نان را روی آن پهن می‌کنند (برازجانی، ۱۳۸۲: ۳۹۹).

دار جوه [dâr- e jove]: چوب ستبری که با آن گندم‌های درون جوه را می‌کوبند.

داس [dâs]: ابزار درو.

گندم در فرهنگ و گویش مردم تنگستان _____ نغمه حسینی و همکار

رک [rok]: چوبی از درخت گز یا کنار که شاخک دارد. دو چوب رک را در زمین فرو می‌برند و بنه را روی شاخک‌های آن پهن می‌کنند. در این حالت، بنه به‌طور کامل باز و گنجایش آن بیشتر می‌شود و دسته‌های گندم بیشتری در خود جای می‌دهد.

بختیاری: رک [rek]: تیر چوبی بزرگ سقف خانه‌های قدیم (آذرلی، ۱۳۸۷: ۱۹۸).

رونه [rune]: بخشی از گاواهن که موزکه را به اسر متصل می‌کند.

سپک [sepak]: سبیدی از برگ نخل که نان پخته را در آن می‌گذارند.

سربنه [sar bene]: بندی که با آن بنه را می‌بندند.

سنگ هاسک [sang-e hâsak]: سنگ گردی از اجزای هاسک که هنگام آسیاب‌کردن، روی دانه‌های گندم می‌چرخانند.

سیخ [six]: تکه‌چوب کوچکی که در آن میخ کوبیده‌اند و برای برانگیختن چهارپا به‌کار می‌برند.

سینه‌بند [sine band]: طناب پهن چرمی که روی سینه حیوان بسته می‌شود و از بالا به پشتون متصل است.

غلول [ɣalvâl]: غربال، وسیله‌ای برای بیختن دانه‌های گندم.

کپر [kepar]: اتاق کوچکی برای استراحت کشاورز که با برگ‌های نخل ساخته می‌شود.

کتو [ketav]: ابزاری چوبی که به پشت چهارپا می‌بندند و خیش را با طناب‌هایی به آن متصل می‌کنند.

کدمبه^{۱۱} [kodombe]: ابزاری گلی در کنار چاله آتش که توه را روی آن می‌گذارند.

بوشهری: کدمبه [kodombe]: دیگ‌پایه، دیگدان (احمدی ریشه‌ری، ۱۳۷۵: ۳۵۱).

کراغه [karâqe]: وسیله‌ای بافته‌شده از برگ نخل برای نگهداری بذر گندم.

بوشهری: کراغه [qerâqe]: سیلوی گندم (همان، ۱۷۹).

دشتستانی: کراخه [kerâxe]: گونه‌ای انبار گندم (برازجانی، ۱۳۸۲: ۵۳۳).

بویراحمدی: کراخه [karâxe]: انبار زمستانی نگهداری غله (آذرلی، ۱۳۸۷: ۲۷۵).

کشو [kešaw]: چوبی شبیه الوار، به اندازه دو متر که پایان شخم‌زدن، به‌جای گاواهن به چهارپا می‌بندند تا زمین را هموار کند.

کفی [kefi]: ریسمانی که با آن کتو را به بدن چهارپا متصل می‌کنند.

گلی [goli]: سوراخ گرد هاسک که گندم‌ها را برای آسیاب شدن در آن می‌ریزند.
گوال [guvâl]: کیسه بزرگی بافته شده از پشم بز که برای حمل گندم به کار می‌آید.
گیس [gis]: ریسمانی از پشم گوسفند که دسته هوشی به سر آن بسته می‌شود.
لری [lori]: پارچه‌ای که زیر کتو قرار می‌دهند تا بدن چهارپا زخم نشود.
لکارد [lekârd]: زیراندازی که وسایل تهیه نان را روی آن قرار می‌دهند.
منکل [mankal]: ظرفی گلی که آب را خنک نگه می‌دارد و کشاورزان با خود به مزرعه می‌برند.

موزکه [muzeke]: دسته چوبی گاواهن که کشاورز هنگام شخم زدن آن را می‌گیرد.
میار [meyâr]: سنگ آسیاب که به وسیله تلمبه می‌چرخد.

میخ تیوله [mix-e teivle]: میخی به درازای بیست سانتی‌متر که حلقه‌ای به آن متصل است. یک سر تیوله را در حلقه این میخ گره می‌زنند و آن را در زمین فرومی‌برند. سر دیگر تیوله را به گردن چهارپا می‌بندند و بدین ترتیب از حرکت حیوان جلوگیری می‌کنند.

هاسک [hâsak]: ابزاری دستی از جنس سنگ که با آن گندم کم را آسیاب می‌کنند.

دشتستانی: آسک [âsak]: آسیاب دستی (برازجانی، ۱۳۸۲: ۵۷۳).

دوانی، جروق فارس: آسک [âsek]: آسیاب کوچک دستی (آذری، ۱۳۸۷: ۵).

هسی [hesi]: ظرفی سفالی که در آن خمیر نان را درست می‌کنند.

اوزی: هسی [hasi]: ظرفی کوچک‌تر از تغار (همان، ۴۰۸).

هسیو [hasyaw]: سنگ بزرگ آسیاب که آب آن را می‌چرخاند.

هوشی [hauši]: وسیله‌ای چهارشاخه و چوبی که با آن گندم را بر باد می‌دهند.

۵-۵. علف‌های هرز و آفت‌های گندم

آلپاگرو [’ âlu pâgeru]: بوته خشکی که در گندمزار می‌روید و به دست و پای دروکنندگان می‌چسبد.

خرخنچه [xor xonče]: علف هرز خشک و خاردار که به دست و پای دروکنندگان می‌چسبد.

خندل خر [xandal-e xar]: علف هرزی که در گندمزار می‌روید.

گندم در فرهنگ و گویش مردم تنگستان _____ نغمه حسینی و همکار

بوشهری: خندل خر [xandal-e xar]: علفی خودرو که در بهار می‌روید و فقط خر آن را می‌خورد (احمدی ریشه‌ری، ۱۳۷۵: ۲۹۲)

زنگل [zangol]: علف هرزی که در گندم‌زارها می‌روید.

دشتستانی: زنگل [zangol]: گیاهی صحرایی (برازجانی، ۱۳۸۲: ۴۵۲).

بردسیری: زنگ [zeng]: ساقه کوچک چسبنده به خوشه گندم یا جو (آذرلی، ۱۳۸۷: ۲۱۰).

سرموروکی [sermuruki]: از آفت‌های گندم که در خشک‌سالی و کم‌آبی پدید می‌آید و مانع رشد سنبله می‌شود.

سوتل [sawtal]: علفی که در میان گندم‌زار می‌روید.

رامند قزوین: سوتل [sutel]: گندم نارس (همان، ۲۲۹).

تاتی، بوئین‌زهر: سوتال [sutâl]: گندم نارس (همانجا).

سوک [su:k]: آفتی که سبب سیاه‌شدن سنبله می‌شود و دانه‌های گندم را بی‌استفاده می‌کند.

غپه [ɣappe]: علف هرزی که در گندم‌زار می‌روید.

گرگوم [gorgum]: علف هرزی که در مزارع گندم می‌روید.

بردسیری: گرگو [gorgu]: انگلی که به گیاه می‌چسبد و آن را خشک می‌کند (همان، ۳۱۴).

۵-۶. تهیه نان از گندم

آرد [ârd]: آرد

آردکردن [ârd kardan]: آسیاب کردن گندم و تهیه آرد.

پرسوم [parsum]: مقدار آردی که روی چانه‌های خمیر می‌پاشند.

چنه [čene]: گلوله‌ای از خمیر آرد گندم که برای پخت یک قرص نان آماده شده باشد.

بشاگردی: چنگ [čong]: چانه خمیر (همان، ۱۵۰).

خمیر [xemir]: مخلوط آب و آرد گندم.

نون [nun]: نان

۵-۷. خوراکی‌های به‌دست آمده از گندم

بلال [belâl]: دانه‌های گندم برشته بر آتش.

پلیل [pelil]: قلیه‌ای که از گندم، ماهی گشنیز و تمر هندی درست می‌شود.
چنگال [čangâl]: خوراکی مقوی که از آرد گندم، خرما و روغن به‌دست می‌آید.
فین بندرعباس: چنگال [čangâl]: گونه‌ای شیرینی که با خرما، آرد و روغن درست می‌کنند (همان، ۱۵۰).

حلیم [helim]: خوراکی که از گندم پوست‌کنده و گوشت می‌پزند.
رشته [rešte]: خمیری که به تکه‌های باریک برش می‌زنند و در غذاهایی مانند آش می‌ریزند.

رنگینک [ranginak]: حلوایی که از آرد گندم، خرما و مغز گردو تهیه می‌شود.
بردسیری: رنگینو [ranginu]: خوراکی که با آرد سرخ‌کرده و شیرۀ انگور درست می‌کنند (همان، ۲۰۰).

کشگینه [kašgine]: گونه‌ای کشک که از بلغور گندم و سبزی‌های کوهی خوش‌بو درست می‌شود.

گرده [gerde]: نوعی نان که در تابه پخته می‌شود.
گمنه [gemne]: دانه‌های شکسته‌شده گندم که همچون برنج دم می‌کنند و می‌خورند.
بختیاری: گمنه [gemne]: بلغور گندم (همان، ۳۲۳).
للك [lelak]: نام دیگر گمنه است.

دوانی: للك [lalek]: گندم کوبیده‌شده که خوراک مرغان است (همان، ۳۴۲).
نون زرد [nun-e zard]: نانی که از آرد گندم، سبزی، پیاز و زردچوبه می‌پزند.
نون شیرین [nun-e širin]: نانی محلی از آرد گندم.
مشتک اناری [moštak-e anâri]: گونه‌ای نان گندم دولایه که دانه انار در میانش می‌ریزند.

مشتک پیازی [moštak- e piyâzi]: نوعی نان گندم دولایه که پیاز و پودر لیمو در میانش می‌ریزند.

۵-۸. پیمایش و اندازه‌گیری

بافه ^{۱۲} [bâfe]: مجموع چهار تا پنج دستۀ گندم که هنگام درو روی هم می‌گذارند.
خوانساری، بردسیری، الگودرزی: بافه [bâfa]: دستۀ بسته (همان، ۴۰).

گندم در فرهنگ و گویش مردم تنگستان _____ نغمه حسینی و همکار

بغل [bayal]: مجموع چهار بافه گندم است. ده تا دوازده بغل گندم را در بنه می گذارند و به خرمنگاه می برند.

بورو [buru]: برشی از زمین. اندازه و مساحت این برش ثابت نیست و میان دروکنندگان توافق می شود.

دشتستانی: بورون [burun]: واحد کار روزانه یک دروگر. قسمتی از سطح کشت را که برای دروگر مشخص می کنند تا در یک روز درو کند (برازجانی، ۱۳۸۲: ۲۷۸).

پاسنگ [pâsang]: واحد پیمایش گندم، برابر با ۴/۵ کیلوگرم.

پونزه [punze]: واحد پیمایش گندم، برابر با یک چهارم چارک.

توشه [tuše]: مقدار گندمی که برای مصرف یک سال جدا می کنند و به آسیاب می برند.

تیریش [tiriš]: مقدار زمینی که گاو در یک مرحله شخم می زند.

نائینی: تیریش [tiriš]: مقدار کم از چیزی (آذرلی، ۱۳۸۷: ۱۲۲).

چارک [čârak]: واحد پیمایش گندم برابر با یک چهارم من. در تنگستان، یک چارک برابر با هجده کیلوگرم است.

هفتنیم [haftonim]: واحد پیمایش گندم، برابر با یک دوم پونزه.

کیاس [kiâs]: واحد پیمایش گندم، برابر با یک هشتم هفتنیم.

من [man]: واحد پیمایش گندم است. در تنگستان، یک من برابر است با ۷۲ کیلوگرم.

۵-۹. واژه‌ها و اصطلاحات دیگر

ارباب [arbâb]: مالک زمین.

اِهِن [ehen]: صوتی برای نهیب دادن چهارپایان.

پت [pe:t]: جداکردن علف‌های هرز از گندم.

خدا کوت [xodâ kuvat]: خدا قوت. جمله‌ای دعایی که رهگذران به دروکنندگان می گویند.

خرمن برکت [xarman berkat]: خرمن برکت. جمله‌ای دعایی که رهگذران هنگام گذشتن از کنار خرمنگاه به کار می برند.

خوشه‌چی [xuše čī]: فردی که خوشه‌های گندم بر زمین مانده را از مزرعه جمع‌آوری می‌کند.

غلهٔ پس‌کار [ɣalley paskâr]: گندمی که نیمهٔ دوم آذر یا اوایل بهمن کاشته شود.

غلهٔ پیش‌کار [ɣalley piškâr]: گندمی که نیمهٔ دوم آبان یا اوایل آذر کاشته شود.

کرکو [kerkaw]: صوتی برای امر به ایستادن چهارپایان.

بوشهری: کرکو [kerkow]: آهنگ و صدا برای متوقف کردن خر (احمدی ریشه‌ری، ۱۳۷۵: ۳۵۲).

ناشتا [nâštâ]: وعدهٔ غذایی که کشاورز میان صبحانه و ناهار می‌خورد.

ورزا [varzâ]: گاو نر، گاو کاری.

هلیزه [heleize]: مترسک. آدمکی که برای ترساندن و فراری دادن پرندگان در مزرعهٔ گندم قرار می‌دهند.

همه هو همه هو، پری بدو پری بدو [hame how hame how peri bodow peri bodow]: کناری بدو. فردی که روی برآ می‌نشیند، درحالی‌که چوب‌دستی خود را بالای سر چهارپایان بسته‌شده به برآ می‌چرخاند، این جمله را تکرار می‌کند و چهارپایان را به تندتر رفتن وامی‌دارد.

همه هو دی موتو، پونزی خرما پونزی موتو [hame hau dei mutu ponzey xormâ ponzey mutu]

این جمله معنی مشخصی ندارد و صوتی است برای راندن چهارپا. فردی که روی برآ نشسته است، این جمله را با صدای بلند می‌خواند.

۶. نتیجه‌گیری

کشاورزی در شهرستان تنگستان، همواره به‌عنوان یکی از منابع مهم و اساسی درآمد مردم مطرح بوده و گندم سهم عمده‌ای در تولیدات کشاورزی این منطقه داشته است. در گذشته، گندم به روش سنتی کشت می‌شده و به‌منزلهٔ کاری گروهی، به همکاری و همدلی اعضای جامعهٔ کوچک روستایی نیازمند بوده است. گندم در جایگاه مادهٔ اولیهٔ نان و بسیاری خوراکی‌های دیگر، نزد اهالی تنگستان همچون دیگر مردم این مرزوبوم اهمیت بسیاری داشته است؛ از این رو کشت گندم آیینی همراه با آداب و رسومی ویژه

گندم در فرهنگ و گویش مردم تنگستان _____ نغمه حسینی و همکار

به‌شمار می‌آمده است. آیین‌هایی که به دلایل مختلف، از جمله ماشینی شدن کشاورزی در معرض نابودی‌اند. از سویی دیگر، گویش تنگستانی همچون دیگر گویش‌های ایرانی، اندک‌اندک روبه فراموشی است. بسیاری از واژگان ثبت‌شده در این نوشتار، تنها در یاد و خاطره کشاورزان سال‌خورده تنگستانی باقی مانده است؛ به‌گونه‌ای که بیشتر جوانان منطقه با آن بیگانه‌اند. با ازمیان رفتن کشت گندم به روش سنتی، شمار فراوانی از این واژه‌ها و اصطلاحات از بین خواهند رفت. به همین علت در این مقاله تلاش شد که این واژگان و اصطلاحات ثبت شوند و در اختیار پژوهشگران و علاقه‌مندان قرار گیرند.

پی‌نوشت‌ها

۱. از صورت اوستایی: *gantuma-*

2. IPA

۳. *بنبدم تو کولور، میش و بز و ورزا که سیراون مٹ معشوقه و عاشق که هر دو بی‌قرار اندن*
(نوری فیروزی، ۱۳۷۳: ۲۲).

۴. *گنم داری تو یا ای تالِ مینِ که دل خینِ وُ هر خوشیِ بِلایت*
(شمس‌العلماء، ۱۳۸۲: ۲۴).

۵. *دل مو بازیار رنج و دردین رُنم چون خارکِ مکتی زردین*
(نوری فیروزی، ۱۳۸۵: ۲۴).

۶. *گل گندم شده زرد و بته کاکل دیار اندن بده داسم برم جیلیم کنم که باز یار اندن*
(همو، ۱۳۷۳: ۲۲)

۷. *که نه مال خوتن کهیو که مال خوتن [ka ne mâl-e xuten, ka:yu ke mâl-e xuten]*
برگردان: کاه مال خودت نیست کاهدون که مال خودت است (به پرخوری هنگام رسیدن به مال مفت و بیماری پس از آن اشاره می‌کند).

۸. *دگم تاپویِ خرمايِ ولاتین تینیر گرم نونوایِ ولاتین*
(نوری فیروزی، ۱۳۸۵: ۲۷)

۹. *تووش پشت و ری نداره [tovaš pošte ri nadâre]: تابه‌اش، پشت‌ورو ندارد (کنایه از شخص پررو و نمک‌نشناس است).*

۱۰. *آرد پاک تو خورش نی [’ârd-e pâk tu xuraš ni]: آرد پاک در خوره‌اش نیست (این عبارت برای اشخاص ریاکار و دروغ‌گو به‌کار می‌رود).*

۱۱. *پاتیل گپوشیرکن و بیلش ری کلمبه چاله تشیتیم سفتش هو کو تا که نرُمه*
(همو، ۱۳۷۳: ۳۶).

۱۲. او مٹ مار شی بافن ['u mess-e mâre ši bâfan]: او مثل مار زیر بافه است (کنایه از افراد موذی و آب‌زیرکاه است). شعر محلی:
پلت مثل بریده کن بده کشتش به دور سر
نه مثل بافه خشکیده فصل خزونی کن
(همان، ۵۴)

منابع

- آذرلی، غلام‌رضا (۱۳۸۷). *فرهنگ واژگان گویش‌های ایرانی*. تهران: هزار کرمان.
- احمدی ریشه‌ی، عبدالحسین (۱۳۷۵). *سنگستان*. شیراز: نوید.
- برازجانی، طیبه (۱۳۸۲). *سیری در گویش دشتستان*. شیراز: راهگشا.
- بلادی، عبدالعزیز (۱۳۹۰). *ریشه‌شناسی واژگان منتخب گویش بوشهری*. تهران: آینه کتاب.
- حاجیانی، فرخ (۱۳۸۵). «واژه‌های دخیل انگلیسی مشترک در گویش‌های بوشهری». *علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز*. ش ۴۶. صص ۱۹-۴۵.
- _____ (۱۳۸۷). «توصیف دستگاه واجی گویش تنگستانی». *گویش‌شناسی*. ش ۷. صص ۹۲-۱۰۶.
- زنده‌بودی، حسین (۱۳۸۳). *فرهنگ، ادب و گویش تنگسیری*. بوشهر: بوشهر.
- سبزه‌علی‌پور، جهان‌دوست (۱۳۸۷). «واژه‌های مربوط به گندم در زبان تاتی خلخال». *گویش‌شناسی*. ش ۷. صص ۱۰۷-۱۲۵.
- شمس‌العلماء، احمد (۱۳۸۲). *باغ تاکو*. تهران: قلم آشنا.
- غلامیان، رضا (۱۳۹۳). *نتایج تفصیلی سرشماری عمومی نفوس و مسکن ۱۳۹۰ شهرستان تنگستان*. بوشهر: معاونت برنامه ریزی استانداری بوشهر.
- نوری فیروزی، حسین (۱۳۷۳). *دغاله (مجموعه اشعار محلی)*. بوشهر: اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- _____ (۱۳۸۵). *مثل بوی تازه (مجموعه اشعار و ترانه‌های محلی)*. بوشهر: بوشهر.
- Bolland, Daniel & Bazin Marcel (2000). "Gandom". *Encyclopaedia Iranica*. vol. X. pp. 270-278.